

مکتب تاریخ حقیقی

○ مصطفی حریری

۱۵۱

شاید تا ده - بیست سال پیش کسی نیازی به گنج‌نابیدن دروسی درباره «بازنگری در هولوکاست»، در دروس مربوط به هولوکاست نمی‌دید، چرا که «بازنگری» چیزی جز یک دانش سطحی و معلومات دست و پا شکسته و مقالاتی از نویسندگانی نامعلوم و پراکنده نبود؛ اما امروز داستان کاملاً فرق کرده است.^۱

نزدیک به پانزده سال پیش، استاد کالج «تور» اورشلیم در رساله مقاومت و شهادت خود این جملات را نوشت و خبر از جریانی داد که به بلوغ خود نزدیک می‌شد. آنچه «کارلوس هائارتا» از آن گفته بود به عنوان خطری جدی برای هویت صهیونیستی محسوب می‌شد.

جریان بازنگری در مراحل رشد و بلوغ خود به جایی رسیده بود که دیگر نمی‌شد با توطئه سکوت با آن برخورد کرد و همین امر مخالفین بازنگری را وادار به شکستن سکوت کرد. در قدم اول برای بازشناسی این جریان باید بانیان این جریان را شناخت. این سئوالی است که ما در این مجال می‌کوشیم تا به آن پاسخ دهیم. بنابراین به معرفی اجمالی از یک مکتب تاریخ پژوهی - یا به قول پیروان آن یک روش تاریخ پژوهی - نظرگاه و ویژگیهای آن خواهیم پرداخت. مکتبی که تمرکز آن بر روی تاریخ جنگ دوم جهانی و بویژه ماجرای هولوکاست، برای صهیونیستها و حامیانشان مشکلات عدیده‌ای آفرید و با فراگیر شدن عقاید پیروان

مکتب تاریخ حقیقی

فصلنامه مطالعات تاریخی



بازنگری، جامعه صهیونیسم بین‌الملل را در توجیه افکار عمومی جهان با بحران مواجه کرد. در حقیقت پیروان مکتب بازنگری روی مسئله‌ای دست گذاشتند که اساس مشروعیت رژیم صهیونیستی را با چالشی جدی رو به رو می‌کند و این موضوع دشمنی صهیونیستها و هواخواهانشان در بعد بین‌المللی با مکتب بازنگری تاریخی است.

بازنگری چیست؟

کلمه بازنگری Revisionism از کلمه لاتین Revidere به معنی تجدیدنظر گرفته شده است که معنی آن دوباره نگاه کردن است. رابرت فوریسون فرانسوی که از متقدمین مکتب بازنگری محسوب می‌شود، این مکتب را در حوزه روش تعریف می‌کند. از دیدگاه وی، بازنگری به هیچ وجه مکتبی اعتقادی نیست و نمی‌توان به آن اهداف خاص سیاسی را نسبت داد.

بازنگری ماده و جوهره یک روش است و اما ایدئولوژی نیست. بازنگری می‌خواهد در همه پژوهشها یک بازگشت به نقطه آغازین انجام شود، و آزمونی حاصل از آزمایش، خواندن و نوشتن مجدد صورت گیرد؛ ارزیابی مجددی که از ارزش‌گذاری و جهت‌یابی مجدد و بازبینی و دوباره‌پی‌ریزی کردن تبعیت می‌کند.^۲

به اعتقاد فوریسون، علاوه بر آزمون مجدد، بازنگری، ارزیابی مجدد را نیز در دستور کار خود قرار می‌دهد؛ ارزیابی، ارزش‌گذاری و پی‌ریزی دوباره اندیشه‌های بازنگری شده را در پی خواهد داشت و در نهایت با نگاهی حقیقت‌یاب، پایه‌های نامطمئن گذشته را مطمئن و قابل استناد می‌سازد. فوریسون در ادامه تعریف خود، بازنگری را متدی عمومی معرفی کرده، دایره نفوذ و توانایی گسترده آن را در پوشش دادن حوزه‌های علم و تفکر مورد مذاقه قرار می‌دهد. از نگاه وی بازنگری آن‌چنان که امروز شناخته شده است لزوماً در تاریخ متوقف نخواهد ماند:

بازنگری می‌تواند یکصد فعالیت روزانه زندگی را دربرگیرد و یکصد زمینه از تاریخ، علوم و یا پژوهشهای ادبی را شامل شود. بازنگری لزوماً فقط در مورد انگاره‌های مسلم و تثبیت شده طرح سؤال نمی‌کند بلکه برخی انگاره‌ها و نظریات را به سمت ارتقاء و تکامل هدایت می‌کند.^۳

دیگر بازنگران نیز در تعریفی از این روش، راهی نزدیک به فوریسون را طی می‌کنند. «بررسی انتقادآمیز تئوریهای حاکم و نظریه‌های موجود برای بررسی میزان ارزشمندی» تقریباً همان تعریفی است که فوریسون با تعبیر ارزش‌گذاری و ارزیابی مجدد ارائه داده است. در حقیقت اگر چه بازنگران از لحاظ عقیده و جهت‌گیریهای سیاسی و ایدئولوژیک بسیار گوناگون‌اند - چنانچه بعدها مفصل‌تر به آن خواهیم پرداخت - اما در تعریف روش با یکدیگر اتفاق و اتحادی جالب توجه دارند.

دانشمندان نیازمند آن هستند که بدانند چه موقع شواهد جدید با تئوریهای قبلی تعارض پیدا می‌کند. در حقیقت یکی از وظایف آنها این است که مفروضات زمان خود را برای رد کردن فرضیهایی که با شواهد جدید هم‌خوانی ندارد ارزیابی کنند. فقط در یک جامعه آزاد که زیر سؤال بردن و پرسیدن از تئوریهای مسلط آزاد است، می‌توان میزان ارزش تئوریها را مورد بررسی قرار داد و به این آرامش دست یافت که به سوی حقیقت حرکت می‌کنیم.^۴

بازنگری به عنوان روشی انتقادی در بررسی موضوعات مختلف علوم همواره در معرض این اتهام قرار خواهد داشت که مکتبی سلبی - انکاری است. چنین اتهامی می‌تواند پیروان این مکتب را به سخن‌رانانی همواره مخالف تبدیل کند؛ سخن‌رانانی که همیشه در پی نفی و نابودی هستند و از این جهت به دنبال بی‌نظمی و آشوبی هر چه بیشتر خواهند بود. اما این اتهام به صورت جدی از طرف بازنگران رد می‌شود. آنها بازنگری را زمینه‌ای برای ایجاد نظم جدید و قابل اعتماد می‌دانند. به اعتقاد پیروان این مکتب، بازنگری اگر بنایی را ویران می‌کند به دنبال ایجاد بنایی بر پایه‌های محکم حقیقت است؛ و شاید به همین دلیل گرایش تاریخ‌پژوهی آنان را مکتب تاریخ حقیقی نیز می‌نامند. پاسخ فوریسون نیز به این اتهام در خور توجه و خواندنی است:

بازنگری تکذیب نمی‌کند اما در عوض صحت بالاتر را تأیید می‌کند. بازنگر، یک منکر نیست (یا آن‌چنان که در فرانسه می‌گویند پیرو مکتب انکار) بلکه تلاش می‌کند تا جایگاه چیزها را جستجو کند و بیابد. در بازنگری هیچ چیزی وجود ندارد جز جستجو و یافتن.^۵

هولوکاست و تاریخچه شکل‌گیری بازنگری تاریخی

هولوکاست، بنا به مشهور، به قتل عام شش میلیون یهودی توسط آلمان نازی در جنگ جهانی دوم گفته می‌شود. هولوکاست در سالهای اخیر مورد انتقاد تاریخ‌نگاران غیررسمی قرار گرفته است؛ تاریخ‌نگارانی که با تصور ارتدکس موجود درباره این رویداد مبارزه می‌کنند. محققانی چون آرتور بوتز، رابرت فوریسون، دیوید ایروینگ و ویلهلم استاگلیچ به خاطر انتقادات علمی‌شان - به ادعای اینکه هیتلر و پیروانش قصد از بین بردن یهودیان اروپا را داشته و در طول جنگ جهانی دوم میلیونها تن از یهودیان را با گازهای سمی و دیگر وسایل به قتل رسانده است - در سر تا سر جهان مشهور و یا به قول برخی بدنام شده‌اند.

در مقابل این ادعا، عده‌ای برآن‌اند تا پیروان مکتب بازنگری را از طریق محدود کردن آزادی بیان و تحقیق متوقف کنند، و البته بازنگران انواع حملات فیزیکی و قانونی را تحمل می‌کنند؛ آن‌هم در کشورهایی که مدعی داشتن «جامعه‌ای باز» هستند.^۶

تولیدات آن به روشهای مختلف در جهان منتشر می‌شد، قابل توجه بود؛ عکسهایی از یک کانادایی مصلوب و صدها نمونه دیگر که متحدان متفقین و مردم عادی و بی‌طرف را برمی‌انگیخت تا دیوانه‌وار دچار احساسات میهن پرستانه شوند.

تبلیغات متفقین به آنها کمک کرد تا پای امریکا نیز به جنگ باز شود و به یاری متفقین بیاید. این اولین باری بود که ایالات متحده سیاست انزواطلبی خود (دکترین مونروئه) را کنار گذاشت و به یاری دول متفق آمد. این یاری توانست پیروزی متفقین را تضمین کند.

پس از جنگ، رهبران متفقین، ملتهای شکست خورده در جنگ - آلمان و متحدانش - را مجبور کردند تا قراردادهای تحقیرآمیزی امضا کنند؛ قراردادهایی که سرزمینها و مستعمراتشان را از آنها جدا می‌کرد، غرامتهای بسیار سنگین جنگی و خلع سلاح کامل و هر چیز آزاردهنده دیگر نیز به آنها تحمیل شد. از اینها گذشته دولتهای شکست خورده مجبور شدند تا مسئولیت آغاز جنگ را نیز قبول کنند.

پس از جنگ - همان‌طور که قبلاً به نظر می‌رسید - برای برخی دلایل شکل‌گیری جنگ، هدایت و ارزیابی آن، آن‌گونه که روزنامه‌نگاران و سیاستمداران می‌گفتند، قابل قبول نبود. همین تردید در نتایج، زمینه را برای شکل‌گیری مکتبی جدید در حوزه تاریخ‌نگاری آماده ساخت.

گروهی از پژوهشگران در امریکا و برخی کشورهای اروپایی - که بعدها به عنوان بازنگران شناخته شدند - تصمیم گرفتند تا بنای تاریخ‌نگاری خاصی را بنیان نهند که مخالف تبلیغات رسمی و اغلب غیرواقعی سیاستمداران و رسانه‌ها، درباره جنگ باشد. در یک دهه بازنگران تاریخی در امریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان و استرالیا توانستند ثابت کنند جنگ نتوانسته دمکراسی را در جهان حفظ کند و آلمان و متحدانش تنها مقصرین آغاز جنگ نبوده‌اند.

یکی از پدران بازنگری تاریخ‌دان جوان امریکایی «هری المر بارنز» بود. بارنز پیش از این بازنگری را این‌گونه تعریف کرد: «تطبیق و وفق دادن تاریخ با حقایق مسلم». مطالعه بارنز روی حقایق مخالف تبلیغات جنگی در بین سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ به او آموخت:

حقیقت همواره اولین قربانی جنگ است. تحریفات در تاریخ‌نگاری و تأثیر احساسات در آن، در دوره جنگ بسیار بیشتر است.

حقایق سختی که بازنگران درباره جنگ جهانی اول پایه‌گذارده بودند نتیجه تفکری بود که تنها بعد از خونریزی بزرگی که جان ده میلیون نفر را گرفت، الهام‌بخش بازنگران در امریکا و دیگر نقاط جهان شد، تا در مقابل درگیری کشورهایشان در جنگ و دخالت‌های آنان در کشورهای دیگر از طریق وعده‌های سیاستمداران و بانکداران مقاومت کنند.

با این حال عده زیادی از مردم دشمنی خاصی با بازنگران ندارند، آنها در حقیقت از نظریات خلاف گفتمان حاکم بازنگران گیج شده‌اند و سئوالاتی از آنها درباره بازنگری در هولوکاست دارند؛ سئوالاتی چون، چه چیزی بازنگران را برای بازنگری در هولوکاست برانگیخته است؟ آیا آنها واقعاً نازی‌هایی هستند که می‌خواهند دوباره رژیم هیتلری را بر سر کار بیاورند؟ حتی اگر برخی از واقعیهایی که بازنگران می‌گویند درست باشد آیا واقعاً موضوع این است که تعداد یهودیان کشته شده در جنگ تنها ۱/۵ میلیون نفر بوده است؟ یا پانصد هزار نفر؟ یا فقط یک نفر؟ حتی اگر موضوع مورد ادعای بازنگران علیه هولوکاست به اثبات برسد چه تفاوتی دارد که چنین اتفاقی در پنجاه سال پیش برای یهودیان اروپا افتاده است یا خیر؟ و در نهایت چرا بازنگران به موضوعات مهم‌تر و مطمئن‌تر نمی‌پردازند؟

برای پاسخ به این سئوالات لازم است قدری درباره خاستگاه بازنگری در تاریخ گفته شود؛ زمانی که تاریخ‌نگاران متعهد به حقیقت می‌کوشیدند تا اشتباهات آثارشان را تصحیح کنند، یعنی؛ آغاز بازنگری در تاریخ جنگ جهانی اول.

جنگ جهانی اول و نسل اول بازنگران تاریخی

جنگ اول جهانی، جنگی عظیم و وحشتناک بود؛ اولین جنگ تاریخ که اثراتش زندگی مردم گوشه و کنار جهان را تحت تأثیر قرار داد. جنگی که توسط امپراتوریهای بزرگ اروپا آغاز و سپس پای مستعمرات آنها در آسیا، افریقا و ملتهای مستقل امریکا در ابعادی بی‌سابقه به آن کشیده شد. تکنولوژی مهیب و رشد یافته سلاحهای جدیدی چون هواپیماها، زیردریاییها، تانکها، مسلسلها و گازهای سمی برای کسب پیروزیهای نظامی به کار بسته شد. با این حال این همه تکنولوژیهای مورد استفاده در این جنگ نبود؛ مردانی مصمم شده بودند تا سطوح تأثیرگذاری عملیات جنگی را افزایش دهند و به آن عمق بخشند.

طرفین جنگ یعنی آلمان و متحدانش و در مقابل فرانسویها، انگلیسیها و روسها، از طریق تطمیع مالی و سیاسی، رهبران ملتهای بی‌طرف را به وسیله رشوه یا وعده با خود همراه می‌کردند و از طرف دیگر نیز تبلیغات خود را گسترش می‌دادند. هر کدام از طرفین، جنگ خود را جهادی بزرگ در راه آزادی و صلح نمایش می‌داد و دشمنان خود را شیاطینی معرفی می‌کرد که می‌خواهند با دست اندازی بر جهان سلطه خود را بر تمام جهان مسلط کنند.

تأثیرگذارترین این تبلیغات، تبلیغاتی بود که آن را «نمایش بی‌رحمی رقیب Atrocity Propaganda» می‌خواندند. این تبلیغات همه جنایات قابل تصور را به دشمن نسبت می‌داد. استادان مسلم چنین تبلیغاتی در اردوگاه متفقین قرار داشتند. تسلط آنها بر سلاح تبلیغات، که

بازنگری و جنگ جهانی دوم (شکستی در جلوگیری از جنگ)

خیزش کمونیسم بین‌الملل که توانست در روسیه به دنبال جنگ جهانی اول، مینا و محل استقرار محکمی پیدا کند، بحران سرمایه‌داری در جهان به واسطه رکود دهه ۱۹۳۰ و ظهور حکومت‌های مستبد و ملی‌گرای ضدکمونیست در اروپا و ژاپن، زمینه‌های لازم برای چالش‌های آتی جهانی را شکل داد.

برخلاف سال‌های پیش از ۱۹۱۴ این بار زمینه‌ساز جنگ جهانی دوم تنها در ملتها نبود بلکه این زمینه از حرکت ایدئولوژی‌های فراملی و متناقض برای دست‌یابی به قدرت روی کره هستی فراهم شد.

کمونیستها، فاشیستها، نازیها و صهیونیستها با ملی‌گراها و طرفداران نظام امپریالیستی و هواخواهان «جهان واحد» پیوند خوردند. فضایی که به وسیله بحران اقتصاد جهانی نیز تقویت شد. متخصصین تبلیغات نیز هنر خویش را برای تحریک توده‌ها به کار گرفتند. تبلیغات این بار به سطوح بی‌سابقه‌ای از پیشرفت رسیده بود.

در آغاز جنگ (۱۹۳۹) آلمان بهانه لازم را برای ورود به جنگ پیدا کرده بود. پایگاه تبلیغات بین‌المللی چپ که به وسیله کمونیستها و یهودیان رهبری می‌شد به همراه ماشین مهیب تبلیغات جهانی انگلیسیها با سر و صدای زیادی به حرکت درآمد. نقطه اوج این حرکت زمانی بود که مأموران انگلیسی به صورت گسترده‌ای عملیات تبلیغات مخفی خود را در پوشش توافق با رئیس‌جمهور، فرانکلین روزولت، به انجام رساندند.

وقتی آلمان و متحدان اروپایی‌اش در سال ۱۹۴۱ به روسیه استالینی حمله کردند، قرارداد سست متارکه جنگ میان سرخها و نازیها به پایان رسید. مأموران مسکو در سرتاسر جهان آن تفسیر از رویدادهای جنگ را که موردنظر کرملین بود برای شنودگانی منتشر می‌کردند که از وقایعی در حال وقوع مطلع نبودند. تأثیرات این تبلیغات به همراه سیاست‌های پنهانی روزولت، بالاخره امریکارا در کنار متفقین قرار داد. (بازنگران تاریخی به خصوص آن دسته از امریکاییهای پیرو این مکتب به شدت با رویکرد مداخله‌جویانه امریکا در جهان مخالف‌اند.) مشاوره‌های بازنگران پیرو عدم مداخله با شکست مواجه شد و امریکا در دسامبر ۱۹۴۱ به دنبال حمله به پرل‌هاربر وارد جنگ شد.

اگرچه برخی از مقامات رسمی در میان دول متفق، نگران و اندیشناک از نفرت پراکنی و بدبینی بودند - آن‌طور که پس از جنگ اول جهانی با گسترده شدن دروغ‌هایی درباره جنایات جنگی دول محور رخ داده بود - اما با فتوحات دول محور در تمام جبهه‌ها، تبلیغات‌چیهای متفقین همه محدودرات اخلاقی را کنار گذاشتند. از طرفی کمونیستها و یهودیان نیز با نسبت دادن هر

جنایت قابل‌تصور به آلمانها، طبل جنگ تبلیغاتی را علیه آنان به صدا درآوردند.

در تابستان ۱۹۴۲ سخن‌رانان یهودی از رهبران متفقین خواستند تا کشتار یک میلیون یهودی را به وسیله دولت آلمان، محکوم کنند و نابودی میلیونها تن دیگر از یهودیان را ثبت نمایند. این محکومیت به وسیله چرچیل، روزولت و استالین در ماه دسامبر ۱۹۴۲ انجام شد. برای زمان باقیمانده جنگ نیز تبلیغات‌چیهای یهودی و متفقین به ساختن و شایع کردن افسانه‌های خیالی از کشتار یهودیها به شیوه‌های شیطانی و غیرقابل‌تحمل، ادامه دادند.

آنها گزارش می‌دادند که [یهودیان به وسیله آلمانها] بخار می‌شوند، پخته می‌شوند، به وسیله برق کشته می‌شوند، با گاز خفه می‌شوند، بدنهایشان با آهک زنده خورده می‌شود، از گرسنگی می‌میرند، تیرباران می‌شوند، زنده به گور می‌شوند، خوراک جانوران وحشی می‌شوند، مورد آزمایشات سادیسمیک قرار می‌گیرند و مانند موش آزمایشگاهی، مواد شیمیایی خطرناک و میکروب به آنها تزریق می‌شود.

بر اساس این تبلیغات حتی اجساد این قربانیان هم باقی نمی‌ماند: پوستشان برای حباب چراغ و یا نیم شلوار سوارکاری استفاده می‌شد، با موهایشان تشک پر می‌کردند و یا برای ساخت کفشهای راحتی از آنها استفاده می‌کردند، طلایی را که با آن دندانهایشان را پر کرده بودند به خزانه دولت واریز می‌شد و باقیمانده نیز به کارخانه‌های صابون‌سازی و تولید کود تحویل داده می‌شد.

در همان دوران جنگ این نگرانی در میان سیاست‌سازان متفقین - یعنی یهودیها، کمونیستها و دمکراتهای غربی - وجود داشت که عواقب پایان جنگ چگونه خواهد بود؛ جنگی که پایان آن می‌توانست تمام تبلیغاتی را که آنها در طول دوران جنگ طراحی کرده بودند بی‌اعتبار سازد. لذا متفقین پس از پایان جنگ جهانی دوم مجموعه دادگاههایی را برای اثبات ادعاهایشان درباره اعمال وحشیانه متحدین و محکوم و جریمه کردن دشمنانشان ترتیب دادند. آلمان و ژاپن به وسیله فاتحان جنگ اشغال شد. فاتحان قانون اساسی جدیدی برای این کشورها نوشتند و نخبگان حاکم جدیدی انتخاب کردند و روش فکر کردن و آموزش را به آنها تحمیل کردند، به طوری که آلمان و ژاپن تبلیغات فاتحان را جذب و درونی نمودند.

همانند بسیاری از شهروندان غربی که به روند موجود تبلیغات جنگی انتقاد داشتند، دانشمندان بازنگر و روزنامه‌نگاران منتقد نیز معتقد بودند که بالاخره گزافه‌گوییها و ساخته‌های یهودیان که رفتار و طرز تلقی آلمانها را احاطه کرده بود، پس از جنگ از بین خواهد رفت؛ اما آنها در محاسباتشان اشتباه کرده بودند.

افسانه‌های تبلیغات جنگ و شکل‌گیری اسرائیل

با ظهور صهیونیسم و اسرائیل که مرکزی برای رهبری واحد یهود شد، اسرائیل با مرکز توجه قرار دادن این افسانه - یعنی کوششهایی برای نابودسازی یهودیان و خیزش معجزه‌آسای ملت یهود و ایجاد دولت - شکل گرفت. رژیم صهیونیستی داستان «هولوکاست» را بهترین محمل برای ساخت تعبیری غیرقابل نقد و وسیله‌ای برای حمایت خودکار از اسرائیل و یهودیان پراکنده به وجود آورد. مخالفت با اسرائیل با عملکرد هیتلر مقایسه می‌شد و این در حالی بود که حضور بی‌پایان و همه‌جانبه رسانه‌های تجاری شوآه، هولوکاست و مطالب مربوط به آن را ترویج می‌کرد. حرکت تبلیغاتی ادامه یافت. انتشار مطالبی چون دفتر خاطرات «آنه فرانک» در قالب داستانی تراژیک، به تدریج افسانه نابود کردن یهود را به مانند گاو مقدس غیرقابل انکار و مقدس جلوه داد. هولوکاست تبدیل به وسیله‌ای برای تولید میلیاردها ثروت شد. ابتدا به عنوان غرامت جنگی و کمک، و بعدها به شکل باج‌خواهی آشکار و واقعی از آلمان غربی و آمریکا.

هولوکاست و بازگشت بازنگری

علی‌رغم آنچه هری المر بارنز آن را «بی‌هوشی موقت تاریخی» خوانده بود گروه کوچکی از دانشمندان دارای تفکر باز و نویسندگان صاحب شجاعت علمی در آمریکا و اروپا چالشی عمومی را با فرض تلفات بالای یهودیان در جنگ جهانی دوم آغاز کردند و به بررسی انتقادی شواهد و مدارک برنامه آلمان برای از بین بردن یهودیان اروپا پرداختند. بازنگران به شواهد مسئله هولوکاست به شدت شک داشتند و کار سختی را برای «هم‌خوان کردن تاریخ با واقعیت‌های مسلم» آغاز کردند.

حرکت بازنگران به صورت پراکنده آغاز شد. در تمام اروپا و آمریکا کسانی با استفاده از تجربیات جنگ اول جهانی، به تبلیغات جنگی متفقین در جنگ دوم، انتقاد می‌کردند؛ تبلیغاتی که آن روز به عنوان تاریخ رسمی جنگ به جامعه ارائه می‌شد. در این میان همه طیف‌های فکری دیده می‌شدند.

پل راسینیر، صلح‌طلب و سوسیالیست فرانسوی که خود مدتها در اردوگاه بانچن والد به دلیل عضویت در گروه‌های مقاومت فرانسه اسیر بود، به شدت به ادعاهای یکی از هم‌پندانش انتقاد کرد که به راحتی به وجود اتاقهای گاز خیالی شهادت داده بود.

بازنگران متعددی چون دیوید هوگان، دانش‌آموخته تاریخ دانشگاه هاروارد و پروفیسور آلمانی - آمریکایی آستین ایپ روی ناهم‌خوانیها و تناقضات میان اسناد ناسیونال سوسیالیست‌های آلمان، سیاست‌های یهودی، همچنین شهادت‌های شفاهی شاهدان و اقرارنامه‌های مقامات آلمانی

بازداشت شده در زندانهای متفقین، تمرکز کردند. آنها و دیگر بازنگران پیشگام به صورت آشکار از آمار سست بنیاد نابودی شش میلیون یهودی در جنگ جهانی دوم انتقاد می‌کردند. همچنین زمینه‌ای ایجاد کردند که مقدمات رشد و نمو دیگر بازنگران تاریخی در دهه ۱۹۷۰ تا به امروز فراهم شد.

سمبل فرارسیدن عصر بازنگران تاریخی هولوکاست، تأسیس مؤسسه بازنگری تاریخی در کالیفرنیا و توانمندسازی این مکتب از طریق انتشار آرا و افکار دانشمندان بازنگر معاصر چون آرتور بوتز، رابرت فوریسون، ویلهلم استاکلیچ، دیتلیب فلدرر، والتر سانینگ، هنری روکو، فریتز برگ، مارک وبر، کارلو ماتوینو و بسیاری دیگر است.

در سال ۱۹۷۸ زمانی که جیمی کارتر رئیس‌جمهور آمریکا در هیاهوی بسیار میزبان مذاکرات صلح کمپ دیوید بود، مؤسسه بازنگری تاریخی تقریباً در سکوت مطلق تأسیس شد. در آن زمان هدف از تأسیس چنین مؤسسه‌ای تفاوت زیادی با هدف ادعایی نشست صلح کمپ دیوید نداشت؛ یعنی صلح. البته این صلح از طریق متفاوتی غیر از راه مورد پیشنهاد بنیان کمپ دیوید پی‌گیری می‌شد؛ راه مورد نظر بازنگران چیزی نبود جز بررسی و اصلاح تاریخ از طریق حقایق مسلم برای کشف و شناخت ریشه‌های درست درگیریها و مناقشات و از این طریق امکان‌پذیر کردن راه حل آشتی‌جویانه این مناقشات.

با ایده‌های بازنگران تاریخی چون هری المر بارنز و جیمز مارتین، مؤسسه بازنگری تاریخ با طرحی معتدل بنیان گذاشته شد.

درباره دیگر بازنگران تاریخی، مؤسسه باید کنفرانس‌هایی را برگزار می‌کرد. فعالیت ضروری دیگر، چاپ آثار عالمانه و جالب توجه هم‌زمان و در کنار مقالات ارائه شده در این کنفرانسها بود.

در «روز کارگر» و تعطیلات پایان هفته‌ای در سال ۱۹۷۹، گروهی کوچک در اولین همایش دائمی بازنگران تاریخی در دانشگاه نورث راپ لوس آنجلس ایالت کالیفرنیا گرد هم آمدند. سخن‌رانان به ایراد سخن‌رانی پرداختند و مقالات ارائه شد؛ اما هیچ‌کس خارج از این جمع کوچک نوشته‌ای را به این کنفرانس ارائه نکرد.

این وضعیت بزودی تغییر کرد. اولین شماره از فصل‌نامه بازنگری تاریخی حاوی شش مقاله ارائه شده در کنفرانس، مروری بر یک کتاب و لیستی از چهل کتاب برای فروش منتشر شد؛ نشریه‌ای ۹۴ صفحه‌ای با جلدی خاکستری رنگ. شماره اول این مجله که به نظر نمی‌رسید جرقه‌ای برای شعله‌ور کردن بحث و مجادلات در سطحی جهانی ایجاد کند به بازار فرهنگ عرضه شد؛ اما برخلاف انتظار این اتفاق افتاد.

کدام مرد و زنی می تواند تعداد کودکانی را که از آغاز انتفاضه به وسیله مهاجران یهودی و سربازان اسرائیلی کشته شده اند، نادیده بگیرد؟

هشدار جدی بازنگران روی این مسئله تأکید دارد که داستان هولوکاست و شکل بهره برداری از آن، مانع بزرگی بر سر راه تاریخ علمی تمدن غرب در قرن بیستم است.

آنها بر این نکته تصریح دارند که قبول کردن هولوکاست به عنوان عقیده ای ارتدوکس غیر قابل بررسی، این اجازه را به روشنفکران غربی داد تا از زیر بار بررسی فجایع به مراتب خونین تر مانند کشتار کمونیستها، شانه خالی کنند که از این نمونه ها در هر رژیم و انقلابی اتفاق افتاده است. چپ و راستی، انقلابی و استعمارگر، از تابوی هولوکاست استفاده می کنند. تابوی هولوکاست به عنوان نمونه ای هولناک از نسل کشی همه فجایع دیگر بشری را - که حتی در برخی موارد از ابعاد ادعا شده برای هولوکاست عظیم تر و مهیب تر بوده است - تحت الشعاع قرار می دهد. این اتفاق دلیلی جز تبلیغات بی حد و حصر مروجان داستان هولوکاست ندارد؛ مروجانی که به دلیل داشتن منافع بزرگ در هولوکاست به اندازه ای آن را تبلیغ و ترویج می کنند که تا پوست و استخوان جامعه بشری نفوذ کرده است. از طرف دیگر نظریه پردازانی که به لیبرال دمکراسی منسوب اند هرگونه تحلیل بی طرفانه از عقاید و موضوعات نامعلوم را پیروی از فاشیسم و نازیسم می خوانند.

بازنگران تاریخی در امریکا نیز دلیل اصلی بدنامی کشورشان در جهان را، هولوکاست می دانند. شکل گیری گروه های مروج و معتقد به وجود هولوکاست در این کشور (Holocaust mania) سبب ایجاد یک لابی قدرتمند یهودی در این کشور شده است. بازنگران تاریخی معتقدند ایجاد جو احساسی ناشی از تبلیغات این گروه سبب شده است تا امریکا روز به روز به دولتی نزدیک تر شود که به خاطر نقض روزانه حقوق بشر بدنام است و در این بدنامی نیز شریک شود. بازنگران امریکایی می پرسند به چه دلیل امریکا یک حمایت تمام عیار از دولتی به عمل آورد که بدون کمک های اقتصادی خارجی توان ادامه حیات ندارد؛ دلیلی غیر از تبلیغات برای «هولوکاست»؟ آنچه آمد تفسیر بازنگران از پویایی تاریخ و سیاست در قرن بیستم است. آنها اعلام خطر می کنند که چنین تاریخ سازی، خطرات بالقوه ای برای آینده بشر در پی خواهد داشت؛ خطراتی که امروز به واسطه تمایلات و منافع نخبگانی کوچک به استقبال آنها می رویم.

بازنگری و ضرورت پرداخت به هولوکاست

بازنگری می کوشد تا درست و غلط در هم آمیخته را از هم جدا سازد. تاریخ در ذات و ماهیت، بازنگر طلب است. در دوره جنگ و ستیز، دروغ و کذب به وفور برای نیازهای تبلیغاتی منتشر

نمای ظاهری مجله بازنگری باعث بروز این واکنشها در سطح جهانی نشد بلکه محتوای مجله چنین نتیجه ای را به دنبال آورد. در شماره اول مطالبی درباره هولوکاست از آرتور ار. بوتز، رابرت فوریسون و آستین جی. ایپ و دیتلیب فلدرر به چاپ رسید. این شماره همچنین حاوی دیدگاههای لوییس فیتز گیون درباره قتل عام کاتین و مقاله ای از ادو والنندی درباره جعل عکسهای قساوت آمیز (atrocity photographs) بود.

مؤسسه جدید از این نظر به کار آمد که باعث تمرکز همه فعالیتهای پراکنده گذشته بازنگران در زمینه بازنگری تاریخی شد. کسانی که به این کار جذب شدند عبارت بودند از: ایپ، بارنز، بوتز، فوریسون، فلدرر، گریوز، ایروینگ، لارسون، مارتین، راسینیر و بسیاری دیگر که امروز می توان به سهولت آنها را پیدا کرد. ظهور و پیدایش بدنه بازنگری در یکجا سبب ایجاد هم افزایی بازنگران در یک زمان واحد شد.

بازنگران و هولوکاست فلسطین

گذشته از چالشی که بازنگران درباره حقایق جنگ جهانی دوم و برنامه نازیها برای از بین بردن یهودیان دارند، به دنبال مفاهیم غیر قابل انکاری درباره زجر و آزارها و اشتباهاتی هستند که در مورد یهودیان اعمال شده است. این مسئله به ساختار فکری روش بازنگری در بنانهان تاریخ بر اساس حقایق غیر قابل انکار بازمی گردد. آنها می کوشند تا وضعیت یهودیان و نسبت آنها با حکومت ناسیونال سوسیالیست آلمان نازی را در زمان جنگ دوم جهانی به طور کامل و واضح مشخص کنند. اگر نفی هولوکاست جنبه سلبی روش بازنگری در بازتعریف تاریخ حقیقی است، جنبه اثباتی این تفکر در خروج تاریخ از غبار ابهام، هویت پیدا می کند. در این مفهوم بازنگران یادآور می شوند که نقد آنها بر اساس این حقیقت است که کشته شدن به ناحق یک یهودی هم، غیر قابل قبول و بخشش بوده، همان طور که اغراق در مورد تعداد کشته شدگان یهودی نیز غیر قابل قبول و بخشش است.

با این حال بازنگری تاریخی نمی تواند بسیاری از حقایقی را نادیده انگارد، که در حاشیه نتایج تاریخ سازی برای جنگ دوم جهانی قرار می گیرد. یک بازنگر تاریخی همواره می پرسد که اگر کشته شدن یک یهودی هم، غیر قابل اغماض و بخشش است، چه تفاوتی میان ملت های یهودی و غیر یهودی وجود خواهد داشت. آیا این تنها یهودیان هستند که به واسطه ظلمی که بر آنها روا شده است شایسته هم دردی و کمک هستند؟ و سرانجام با توجه به تحولات جهان امروز، اکنون که دولت اسرائیل مشروعیتش را بر اساس یک دروغ بزرگ تاریخی به دست آورده سئوالی جدی و در عین حال دردناک این است که:

می شود. خردمندان است که یک تاریخ نگار فعال در چنین شرایط و میدانی مراقبت و احتیاط خود را دو چندان کند... زمانی که یک جنگ به سمت جنگی با ده میلیون کشته هدایت می شود، اولین قربانی آن حقایق اثبات پذیرند؛ پس حقیقت باید دوباره جستجو و مستقر شود. تاریخ رسمی جنگ جهانی دوم شامل قطعاتی از حقیقت است که با مقادیری زیاد از کذب و دروغ آمیخته شده اند.^۷

در بررسی تاریخی اشاره کردیم که این مکتب تاریخ پژوهی در جهت تظهير تاریخ از مسائلی شکل گرفت که ریشه در تبلیغات سیاسی دوره جنگ داشت. با این حال این پرسش همچنان بی پاسخ مانده است که غیر از ضرورت نظری پرداخت به مسئله هولوکاست، چه دلیلی برای بررسی دوباره این داستان وجود دارد؟

در پاسخ، مسئله تاریخ نویسی فاتحان به میان کشیده می شود؛ مسئله ای که برای اولین بار ایده شکل گیری بازنگری تاریخی قرار گرفت. در مورد گذشته نزدیک این حقیقت بدیهی که «فاتحان، تاریخ را می نویسند» هنوز صادق است؛ و فاتحان معمولاً انتقاد را نمی پذیرند. بازنگری در تاریخ نوشته شده توسط فاتحان تا زمان پایان یافتن تقابل بین پیروز و شکست خورده، ممکن نیست؛ و گاه این تقابل قرن‌ها به طول می انجامد. از آنجا که تاریخ شناسی و بررسیهای تاریخی درآمد مالی چندانی ندارد، همه مؤسسات تاریخ نگاری تحت حمایت دولت متبوع خود قرار دارند و تقریباً چیزی به اسم مؤسسه تاریخ نگاری مستقل و آزاد وجود ندارد. در مورد تاریخ معاصر که هر دولتی منافع سیاسی فراوانی در آن دارد باید نسبت به تاریخ نگاری رسمی، مشکوک و مظنون بود؛ «آنکه به نوازنده پول می دهد، آهنگ را تعیین می کند.»

هولوکاست نیز یکی از نمونه هایی است که توسط فاتحان در تاریخ جنگ دوم جهانی گنجانده شد. برای غیریهودیان، هولوکاست (در صورت وجود) حادثه ای تاریخی است و امری مذهبی محسوب نمی شود، بنابراین همانند دیگر موضوعات تاریخی می تواند و باید مورد بررسی مجدد و بازرسی انتقادی قرار گیرد. وقتی شواهد جدیدی به دست می آید که ضرورت تغییر نگاه به هولوکاست را ایجاد می کند، باید به چنین تغییری تن داد. بررسی و تعیین میزان ارزشمندی و صدق فرضیات به هیچ وجه امری نکوهیده و زشت نیست. بنابراین نگاهی انتقادی و شگاکانه نسبت به هولوکاست و مفروضات شایع در مورد آن نیز شایع و نکوهیده نخواهد بود.

با این همه باید توجه داشت که موضوع به برخی گروههای مذهبی و سودهای سرشاری که به جیب صهیونیستها سرازیر می شود، محدود نخواهد شد. بازنگران معتقدند که باید با تمام نظم ایجاد شده از سوی دولتهای متفق پیروز در جنگ جهانی دوم مقابله کرد، چرا که اعتبار تاریخ نگاشته شده توسط فاتحان کاملاً خدشه پذیر است.

هولوکاست، اصلی ترین کاشی موجود در این تصویرنگاری است. علاوه بر این تأکید می کنند باید با هژمونی سیاسی و فرهنگی اینترناسیونالیستها و برابری گرایان مقابله شود. از نظر برابری گرایان، تصور معمولی از هولوکاست، سمبلی کاملاً قابل استفاده برای سرکوب هرگونه تلاش نژادی، منطقه ای و ملی برای استقلال است. از نظر برابری گرایان فرقی نمی کند که این تلاش برای استقلال در آسیا، کشورهای عربی، امریکای جنوبی و یا هر نقطه ای از اروپا صورت بگیرد. از نظر آنها ملی گرایی شر و شیطنانی است؛ چرا که روزی، روزگاری ملی گرایی به اتاقهای گاز در آشویتس منجر شده است.

از سوی دیگر بازنگری در هولوکاست نتایج دیگر و شاید جدی تری را نیز به دنبال خواهد داشت. سیاستمداران آلمانی هم به خوبی دریافته اند که اگر به بررسیهای انتقادی هولوکاست اجازه شکل گرفتن بدهند، این کشور تحت شدیدترین فشارها قرار می گیرد. علاوه بر این اگر هولوکاست زیر سؤال برود نظام اخلاقی ساخته شده توسط بعضی با تزلزل رو به رو می شود؛ همان نظامی که سنگ بنای آن داستان هولوکاست است. یک نمونه واضح آن را در رسوایی تبلیغاتی دولت آلمان که در یادبود هولوکاست به بار آمد می توان دید.

دولت آلمان پس از چند سال بحث تصمیم گرفته بود تا بنای یادبود عظیمی را در مرکز برلین (پایتخت آلمان) برای هولوکاست به پا کند. در شعار طراحی شده برای جمع آوری پول، طراحان قصد داشتند تا مردم را قانع کنند که چرا ساخت چنین بنای یادبودی مهم است. در این تبلیغات آمده بود:

«هولوکاست هرگز اتفاق نیفتاده است.» «هنوز افراد زیادی هستند که معتقدند هولوکاست اتفاق نیفتاده است و در بیست سال آینده تعداد آنها افزایش خواهد یافت، بنابراین برای ساخت بنای یادبود یهودیان کشته شده اروپا، کمک مالی کنید.»

جمله اول این تبلیغ بسیار درشت چاپ شده و به اصطلاح نقل قولی از یک منکر هولوکاست بود، اما از آنجا که جملات بعدی به شدت ریز و معنای آن هم کاملاً واضح نبود، به سرعت باعث ایجاد توفانی از مخالفتها شد؛ که در نهایت به جمع آوری این تبلیغات منجر گردید.

نگرانی مروجین هولوکاست از آن است که با گذشت زمان، از استحکام بنایی که با عنوان هولوکاست بنیان گذارده اند، کاسته شود و روزی برسد که دیگر کسی داستان یهودی سوزی در طول جنگ جهانی دوم را باور نکند. برخی معتقدند که این نگرانی در پی از دنیا رفتن شاهدان عینی هولوکاست افزایش یافته است، چرا که با نبود شاهدان عینی این ماجرا، اثبات صحت آن برای نهادهای رسمی حامی این تفکر مشکل تر خواهد شد. اما مسئله اینجاست که درستی یک واقعه تاریخی مستند نباید وابسته به شاهدان عینی باشد. وقایع مستند تاریخی غبار زمان بر خود

نمی‌گیرند و با گذشت زمان در پرده ابهام نمی‌روند.

چرا بازنگری هولوکاست؟ من فکر می‌کنم توماس جفرسون پاسخ این سؤال را دو قرن پیش داده است؛ آن زمان که نوشت: هیچ واقعیتی وجود ندارد، که من از آن ترسم و یا آرزو کنم در جهان ناشناخته بماند.^۸

همه مدافعان آزادی بیان یا بازنگری و دشمنان آن

از سال ۱۹۷۴ مجبور بودم تا در میدانهای جنگ قانونی زیادی بجنگم؛ جنگهایی که من را از پیدا کردن زمان برای آماده کردن تفسیرهایی روشمند در حد پروفیسوری که سالهای زیادی را صرف بررسی تاریخ جنگ جهانی دوم نموده عاجز می‌ساخت؛ تفسیرهایی درباره «هولوکاست» یا «شوآه».

سالی پس از سالی می‌رسید و بهمین دادگاهها فرود می‌آمدند، پاسخگویی به آنها مرا از طرحهایی که برای چاپ و انتظار داشتم بازمی‌داشت. غیر از موضوع خودم، دفاع از دیگر بازنگران فرانسوی نیز، نیاز به تلاش و صرف وقت داشت. در همین زمان که این کلمات را می‌نویسم دو دعوا علیه من مطرح شده است؛ یکی در هلند و دیگری در فرانسه و این در حالی است که من باید مستقیم یا غیرمستقیم درباره اتهاماتی دخالت کنم که علیه دیگر بازنگران در سوئیس، کانادا و استرالیا مطرح می‌شود. به خاطر کمبود وقت مجبورم تا از میزان کمک کردنم به دیگران کم کنم. در تمام دنیا تاکتیکهای دشمنان ما تقریباً یکسان است. استفاده از دادگاهها برای فلج کردن کار پیروان مکتب بازنگری؛ [البته] اگر حکم دوره‌های زندان و پرداخت خسارت و جریمه در میان نباشد. برای این مجرمان زندانی شدن به معنای یک ایست در مسیر همه فعالیت‌های بازنگریشان است، در حالی که اگر حکم برای پرداخت جرایم سنگین بریده شود آنها مجبور می‌شوند تا بی‌قرار به دست آوردن پول باشند؛ در کنار آن فشارهای دادگاه از طریق «قرار ضبط اموال»، «بستن حسابهای بانکی» و... صورت می‌گیرد. به خاطر همین یک دلیل، زندگی من در یک چهارم قرن مشکل شده است، هنوز این گونه است و احتمالاً همین گونه نیز باقی خواهد ماند.^۹ این یادداشتها متعلق به یک استاد حقوق دانشگاه نیست، اینها بخشی از نوشته‌های یکی از پیروان بازنگری است. آنچه او در تشریح وضعیتش گفته است تقریباً با کمی شدت و ضعف برای دیگر پیروان مکتب بازنگری تاریخی، قابل تعمیم است.

گروههای بسیار قدرتمندی وجود دارند که مانع هرگونه تصور انتقادی در مورد هولوکاست می‌شوند. در سراسر جهان رسانه‌ها انبوهی از تهمتها را به کسانی نسبت می‌دهند که نسبت به تصور ارتدوکس در مورد هولوکاست شک کنند. در کشورهای آلمانی زبان، ابراز شک در مورد

هولوکاست جنایتی سیاسی محسوب می‌شود و حکم زندان طولانی مدت را در پی خواهد داشت. (بخش ۱۳۰، پاراگراف ۳ از قانون مجازات عمومی آلمان، بخش سوم از قانون مجازات اتریش و بخش ۲۱۶ از قانون مجازات سوئیس). همین مقدار کافی است تا به هر کس که می‌تواند تفکر انتقادی داشته باشد، مشکوک شوند. کسی باید بپرسد که با گذشت این همه زمان از جنگ جهانی دوم، چه نیازی به چنین تبلیغات و نفرت پراکنی وجود دارد؟

در ایالات متحده اولین اصل قانون اساسی ابراز می‌دارد که هر سخن صلح‌آمیز و عالمانه آزاد است و از این منظر بیان، چاپ و نشر آرای بازنگران تاریخی آزاد خواهد بود. اما علی‌رغم این در عمل اوضاع کاملاً متفاوت است. البته در کانادا یا استرالیا و بسیاری از کشورهای اروپایی اوضاع قانوناً نیز این چنین نیست.

در استرالیا هر چیزی که مخالف جامعه یهود گفته شود از سوی به اصطلاح «کمیسیون حقوق بشر» این کشور مورد تعقیب قرار می‌گیرد. این کمیسیونها که سازمانهایی موازی با دستگاههای قانونی این کشورها می‌باشند، می‌توانند به خودی خود دستور توقف نشر کتاب، تعیین جریمه و یا اجبار به عذرخواهی را صادر کنند. با اینکه این کمیسیونها بخشی از نظام قانونی این کشورها نیستند (و از این طریق کنترل آنها بیشتر در دست یهودیان قرار می‌گیرد) اما سرپیچی از دستور آنها خود جرم محسوب می‌شود و می‌تواند به پرونده‌ای قضایی در دادگاههای استرالیا و کانادا منجر شود. هر چند بازنگری تاریخی چیزی نیست که ذاتاً به یهودیان مربوط شود اما همه گروهها و جوامع یهودی به شدت از آن احساس خطر می‌کنند؛ چرا که بازنگری تاریخی مستقیم یا غیرمستقیم به این نتیجه می‌رسد که برخی از یهودیان در برخی از موارد راستگو نبوده‌اند و شهادت‌های صحیحی در مورد تجربیات خود از جنگ جهانی دوم ارائه نکرده‌اند. البته حیرت‌انگیز است اگر کسی برخلاف این نظر مدعی شود که یهودیان تنها گروهی هستند که هرگز دروغ نمی‌گویند، تحریف و یا بزرگ‌نمایی نمی‌کنند؛ اما در حال حاضر رهبران جوامع یهودی مدعی‌اند که هیچ کس حق ندارد نشان دهد یهودیانی در مورد هولوکاست صادق نبوده‌اند.

در بسیاری از کشورهای اروپایی بازنگری در هولوکاست جرمی سنگین شناخته شده است. در فرانسه برای این جرم تا یک سال زندان تعیین شده است، در سوئیس تا سه سال و در آلمان (و سرزمینهای اشغالی) تا پنج سال و در اتریش تا ده سال.

با این حال، از منظر نظری، بازنگری باید در همه این کشورها کاملاً قانونی باشد. چرا که همه این کشورها بیانیه حقوق بشر سازمان ملل متحد را امضا کرده‌اند و از این طریق همه آنها مجبور به رعایت حقوق بشر هستند. مطابق بیانیه حقوق بشر، آزادی بیان فقط در مورد تجاوز به

حقوق دیگران و یا تحریک بر یک جنایت، قابل محدود کردن است، اما آزادی تحقیقات علمی هیچ محدودیتی ندارد. شاید بر اساس همین نظر است که یک پایان نامه دکتری در دانشگاههای آلمان با عنوان «سرکوب دروغهای آشویتس» به این نتیجه گیری مضحک رسیده که بیان عقاید بازنگرانه نقض حقوق بشر است!

در عمل، اوضاع در اروپا به شدت بر ضد بازنگری است و باید گفت: بله، بازنگری در اروپا غیرقانونی است. از اواسط دهه ۱۹۸۰ در بسیاری از کشورهای اروپایی بازنگری غیرقانونی شده بویژه از سال ۱۹۹۵ عقاید بازنگرانه با جرمه های سنگین سرکوب شده اند و صرفاً به این دلیل که تصویر و تصور رسمی از هولوکاست زیر سؤال رفته، دانشمندان به زندان فرستاده می شوند. در این زمینه دادگاههای اروپا با رسانه های عمومی همکاری نزدیکی دارند تا دانشمندان منتقد نظریه رسمی هولوکاست را «منکرین آشویتس»، «منکرین هولوکاست» و... بنامند.

زیر سؤال بردن کشتارهای جمعی به وسیله ناسیونال سوسیالیستها جرمی است که تا پنج سال زندان به همراه دارد.

بنابراین مطابق این ماده از قانون مجازات عمومی آلمان، موضوع هولوکاست امری اثبات شده و یقینی است و هر کسی که برداشتی مخالف تصور و تصویر رسمی ارائه کند در واقع عامدانه و با نیت مجرمانه دروغ گفته است و بنابراین گناهکار و مقصر است، حتی وکلای مدافعی نیز که بخواهند از چنین فردی دفاع کنند مشمول این قانون می شوند و عمل آنها جرم محسوب می شود، چرا که آنها نیز می خواهند شواهدی در رد برداشت رسمی از هولوکاست در دادگاه ارائه دهند.

در حقیقت، بازنگری تاریخی در هولوکاست غیرقانونی است، بلکه آیین دادرسی آلمان به دلیل حمایت از هولوکاست، با اصول خود دچار رابطه ای پارادوکسیکال شده است، با این همه متأسفانه قدرت در دست این دادگاههاست. اوضاع در اتریش، سوئیس و تاحدی فرانسه نیز به همین منوال است.

در طول ده سال گذشته دولت آلمان بسیاری از کتابها را به همین دلیل سوزانده است، علاوه بر این سالیانه بین ده تا ده هزار آلمانی به علت چنین «جرایم فکری» محاکمه می شوند.

عبارت جرایم فکری را اولین بار جرج اورول در کتاب معروف خود به نام ۱۹۸۴ به کار برد؛ اصطلاحی که اورول برای توصیف جامعه ای کمونیستی تحت قیمومیت «برادر بزرگ» به کار برده بود، اما امروز پس از گذشت بیش از یک دهه از فروپاشی شوروی مفهوم جرم فکری در کشورهای مدعی آزادی بیان احیا می شود؛ افکاری که توسط تله اسکرینهای رسانه های کنترل و در دادگاههای تفتیش عقاید مورد بررسی قرار می گیرند.

اوج عملکرد دادگاههای آلمان بر ضد بازنگری - اگرچه مستقیماً با این مکتب مرتبط نبود - هنگامی اتفاق افتاد که دادستان کل دادگاههای آلمان با طرح دعوی یک فعال محافظه کار آلمانی مخالفت کرد که رسانه ها به او تهمت نازی بودن زده بودند. با جلوگیری از طرح این دعوا همه طیفهای سیاسی راست گرا در آلمان، نازی محسوب می شوند از قبیل محافظه کاران، وطن پرستان، رادیکالها، تندروها، فاشیستها، نازیها و دیگر راست گرایان. و به این ترتیب تهمت نازی بودن برای کسی که به نحوی بتوان او را به راست گرایی نسبت داد در آلمان یک اتهام و انگ زنی محسوب نمی شود، چرا که مقامات آلمانی او را یک نازی به حساب می آورند.

به این ترتیب ممکن است در آلمان همسایه ای فقط به علت خواندن سرودهای ملی گرایانه و یا نصب پرچمهای ملی گرایانه، توسط همسایه خود به عنوان نازی به دادگاه معرفی شود و از این طریق کسانی که احساسات صادق و سالم میهن پرستانه دارند در آلمان در معرض اتهام نئونازی بودن قرار بگیرند.

روزگاری در ایتالیای قرون وسطی یک دانشمند به دلیل بازنگری هیئت بطلمیوسی مورد بازخواست و محاکمه قرار گرفت. وی معتقد بود که شواهد موجود، هیئت بطلمیوسی را تأیید نمی کند و این مدل بیشتر مدلی افسانه ای است تا مدلی بر مبنای شواهد یقینی. دادگاه سرانجام او را محکوم کرد تا به اشتباه بودن نظرش اعتراف کند. به نظر می رسد تاریخ در حال تکرار است.

بازنگران و طیفهای متضاد

از مشهورترین اتهاماتی که به بازنگران تاریخی وارد می کنند اتهام ناسیونال سوسیالیست بودن و یا به عبارت بهتر نازی بودن است. مدافعان هولوکاست با این برهان که از رد قضیه هولوکاست تنها نازیها منتفع می شوند، همه منتقدان این ادعای تاریخی را نئونازی و منتسب به این گرایش سیاسی قلمداد می کنند. بازنگران هولوکاست همه از یک گروه یکدست و همگن نیستند. در ابتدای شکل گیری این مکتب مسئله مورد تأکید این بود که هیچ گونه دسته بندی سیاسی دینی و عقیدتی در میان آنها نباید وجود داشته باشد و همین نوع نگاه باعث شد تا طیفهای کاملاً متضاد عقیدتی در کنار هم و در ذیل مکتب بازنگری گرد آیند. در این گروه حتی یهودیهای منتقد هولوکاست نیز به طور فعال حضور دارند؛ بازنگرانی چون ژوزف جی بورگ، روژه - گی دومریگو، دیوید کول و استفان هی وارد جزء یهودیانی هستند که کشتار جمعی و هدفمند هم کیشان خود را در دوره جنگ جهانی دوم زیر سؤال می برند. در این میان مسیحیان معتقد نیز در کنار یهودیان حضور دارند. رادولف، مایکل ای. هوفمان و رابرت کونتس همگی مسیحی اند. مسلمانان نیز به این تنوع عقیدتی در این مکتب تاریخی اضافه شده اند؛ ابراهیم

آلوش و احمد رامی و در مقابل برخی نیز چون برادلی اسمیت و رابرت فوریسون به طور کلی منکر دین و خدا هستند و عقاید ملحدانه دارند.

همین تنوع در حوزه دینی بازنگران به حوزه ایدئولوژیهای سیاسی نیز تعمیم می‌یابد. طیف بازنگران هولوکاست شامل برخی کمونیستها و سوسیالیستها می‌شود؛ پل راسینیر و روزه گارودی کمونیستهای مکتب بازنگری هستند. برخی دیگر مانند پی‌یر گولامه و سرچ سیون چپ‌گراهای معتدل هستند. برخی دیگر مانند آندرو آلن، دیوید کول، برادلی اسمیت و ریچارد ویدمان لیبرال هستند. برخی دیگر مثل گرمار رادولف، کارلو ماتوینو و ورنر رادماچر محافظه‌کارند. عده‌ای دیگر چون اودووالندی و مارک وبر راست‌گرایند و برخی دیگر مثل ارنست زاندل ناسیونال سوسیالیست هستند.^{۱۰}

در میان طیفهای مختلف بازنگران، نه تنها اتهام نازی بودن در مورد برخی شان قابل تصور نیست بلکه خود از آسیب‌دیدگان مجازاتهای رژیم نازی آلمان به حساب می‌آیند و مدتی را در اردوگاههای آلمانی گذرانده‌اند. افرادی چون پل راسینیر و ژوزف جی بورگ از این دسته به حساب می‌آیند.

گروهی دیگر از بازنگران تاریخی را سربازان جنگ جهانی دوم تشکیل می‌دهند. این سربازان قدیمی که چه برای آلمان و چه برای متفقین، از هر دو دسته در مجموعه بازنگران وجود دارند، افرادی چون ورنر رادماچر، ویلهلم استاگلیچ و داگلاس کولینز از همین کهنه سربازان هستند. اتهام جدی دیگر که به بازنگران تاریخی وارد می‌شود سطح سواد این نظریه پردازان تاریخی را نشانه می‌گیرد. زیرسؤال بردن سطح علمی به معنای زیرسؤال بردن استدلال‌های پیروان این مکتب است و چنین برخوردی این امتیاز را دارد که دیگر نیازی به چالش با براهین و استدلالهای طرف مقابل نخواهد بود. با این حال نظری اجمالی به میزان تحصیلات و جایگاه علمی پیروان مکتب بازنگری، این ابهام و شبهه را نیز از درجه اعتبار ساقط می‌سازد.

رابرت فوریسون، آرتور آر بوتز، کریستیان لیندتر و کوستاس زاوردینوس همگی پروفیسور هستند و جایگاه بالای آکادمیک دارند. ویلهلم استاگلیچ، رابرت کوتس، استفان هی‌وارد و هربرت تیدمان نیز مدرک دکتری دارند. برخی از بازنگران دارای مدارک شیمی، فیزیک و یا مهندسی هستند مانند مایکل گارتنر، گرمار رادولف، آرنولف نیومایر و فردریک برگ که در میان آنها می‌توان متخصص اتاق گاز نیز پیدا کرد که به واسطه ناهم خوانیهای فنی میان ادعای شاهدان هولوکاست با واقعیت به جمع منتقدین هولوکاست پیوسته‌اند. و برخی دیگر مانند مارک وبر، رابرت کونتس و کارلو ماتوینو مورخ هستند.

و سرانجام آخرین نقطه شبهه وارد بر بازنگران تاریخی اینکه آنان تعدادی آلمانی ظلم دیده در

جنگ دوم جهانی‌اند که اکنون به مخالفت با تاریخ رسمی این دوره برخاسته‌اند اما تنوع حاکم در حوزه‌های مختلف یادشده به همین شدت در بحث ملیت بازنگران نیز وجود دارد.

بازنگران برخی مانند رابرت فوریسون، پی‌یر گولامه، روزه گارودی، پل راسینیر، وینسنت رینوارد و جین پلانتین فرانسوی‌اند. برخی مانند برادلی اسمیت، مارک وبر، آرتور بوتز، ریچارد ویدمان و فردریک لوختر امریکایی‌اند. برخی دیگر مانند گرمار رادولف، ورنر رادماچر، مایکل گارتنر، آرنولف نیومیر و ویلهلم استاگلیچ آلمانی هستند. برخی مانند یورگن گراف و آرتور ووگت سوئیسی هستند. برخی مانند کارلو ماتوینو ایتالیایی‌اند. برخی مانند انریکو اینت اسپانیایی‌اند. برخی مانند ابراهیم آلوش اردنی‌اند و برخی مانند احمد رامی اهل موروکواند. در این میان انگلیسی، سوئدی، دانمارکی، لهستانی، روسی... نیز وجود دارد. در عین حال دشمنان دیرینه نازیها نیز در میان بازنگران تاریخی حضور دارند؛ افرادی چون پل راسینیر که پروفیسور و استاد جغرافی و تاریخ است، یکی از مبارزان گروههای مقاومت فرانسوی علیه آلمان نازی بوده است و سالها در اردوگاههای آلمانی به سر برده است. او به علت مخالفت با توصیفات و توضیحات ساختگی چند تن از هم‌بندانش از جمله ای کوگون در مورد اردوگاههای آلمانی یکی از بنیان‌گذاران بازنگری در هولوکاست شناخته می‌شود.

موفقیت و شکست بازنگران

یک ارزیابی در سال ۱۹۹۸ به طور خلاصه نتایج حرکت تهورآمیز بازنگری را بررسی کرد. این بررسی در دو جبهه موفقیت و شکست بازنگران را به تصویر کشید. اول جرقه‌ای موفق در جبهه علمی و تاریخی که در سال ۱۹۹۶ باعث تسلیم شدن رقبای بازنگران تاریخی شد. دوم شکستی که در جبهه روابط عمومی برای بازنگران تاریخی روی داد. در این جبهه رقبا و دشمنان بازنگری تاریخی با در دست داشتن امکانات و ظرفیتهای رسانه‌ها توانستند مانع از ارتباط مستمر و مؤثر بازنگران تاریخی با عموم مردم شوند و تمام راههای رسانه‌ای را جز اینترنت بر آنها بستند.

در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، نویسندگان ضدبازنگری کوشیدند تا در میدانهای علمی-تاریخی با بازنگران برخورد کنند. پی‌یر ویدال ناکوئت، نادین فرسکو، جرج ولرز، آدلبرت راکرل، هرمن لنگبین، اوژن کوگون و آرنو میر تلاش کردند تا رسانه‌ها را برای پیدا کردن پاسخهایی برای استدلال‌های بازنگران ترغیب کنند.

مایکل برنوم و موزه یادمان هولوکاست در امریکا در سالهای ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ بازنگران را دعوت به مبارزه کردند. آنها کوشیدند با نشان دادن یک اتاق گاز به عنوان تنها دلیل، نسل‌کشی یهودیان را ثابت

کنند. شکست طرفداران هولوکاست در این جبهه جدی بود با این حال این جنگ همچنان ادامه داشت. در سال ۱۹۹۸ کتاب قطوری از مایکل برنوم به همراه آبراهام جی. پک با موضوع تاریخ هولوکاست منتشر شد؛ کتابی که به دور از روشهای علمی تاریخی به بررسی هولوکاست می پردازد. در عوض آنها ندانسته نشان دادند که هولوکاست یک چیز است و تاریخ چیز دیگر. از طرف دیگر این کار تقریباً شبه مجرد بود؛ بدون نشان دادن هیچ عکسی یا نقشه ای و بدون هیچ گونه تلاشی در نشان دادن فیزیکی حقایق. تنها توده ای از کفشها در این کتاب به نمایش درآمده بود. می توان فرض کرد که توده کفشها به ما چه می گویند: «ما همه کفش هستیم و آخرین شاهدان!»^{۱۱} کتاب حاصل فعالیت ۵۵ نفر از نویسندگان و تحت نظر کامل خاخام برانباوم منتشر شد. در آن کتاب تلاشهای واقعی برای تحقیقات علمی تاریخی کنار گذاشته شده بود. شرایط به گونه ای بود که وقتی شخصی چون آرتور مایر به دلیل تحقیقاتش در سال ۱۹۸۸ که سعی در کنار گذاشتن «هولوکاست» از قلمرو تاریخ داشت، تکفیر شد. حرکتهای غیرمعقول بالاخره بر تلاش برای عقل گرایی چربید و مسلط شد.^{۱۲}

چند سال بعد، یعنی در سپتامبر ۱۹۹۶ ناقوس عزا برای امیدهایی که به مبارزه علمی با بازنگران بسته شده بود به صدا درآمد. دو مقاله بلندی که در یک روزنامه سوئیسی به وسیله یک نویسنده ضدبازنگری یعنی «بایناک» به چاپ رسید به صورت قطعی دفتر پاسخ دادن مستدل به نظریات بازنگران را بست.

در سالهای میانی و پایانی دهه ۱۹۷۰ زمانی که رابرت فوریسون درباره اتاقهای گاز تحقیق می کرد، هیچ گاه به این نمی اندیشید که بیست سال بعد این تلاشها پیشرفت بزرگی نصیب بازنگران تاریخی سازد.

بیست سال بعد برخی چون بایناک که تا پیش از این در پی اثبات اشتباهات فوریسون در انتقاد از اتاقهای گاز بودند، از مواضع خود عقب نشینی کردند؛ مقاله بایناک یکی از نمونه های بارز این اتفاق است. آری، مخالفان بازنگری در عرصه برخورد علمی با بازنگران تاریخی شکست خورده بودند، اما هنوز هولوکاست در جهان به عنوان یک واقعه شناخته می شد. اشکال کار از کجا بود؟ بر اساس نظریه بازنگران، مبنای شکل گیری افسانه شوآه یا هولوکاست، تبلیغات جنگی است و این مسئله اساساً مبنای رسانه ای و تبلیغاتی دارد. حرکتهای وسیع رسانه ای در جهت تبلیغ هولوکاست کم کم این ادعای تاریخی را به یک باور عمومی تبدیل می کند. روزنامه ها، رادیو و تلویزیون و حتی سینما از روشهای مختلف، هولوکاست را به عنوان یک واقعیت غیرقابل تردید مطرح می کنند. از طرفی گرفتن رنگ و بوی مذهبی نیز هولوکاست را در باقی ماندن یاری می رساند. سینمای جهان نیز که در گذشته ید طولایی در به تصویر کشیدن افسانه های عبری داشت، این

بار پرستیژی از مستندسازی نیز به خود گرفت و هولوکاست کلید خورد. اگر بازنگران تاریخی توانستند میدانهای علمی را به روی خود بکشایند، میدان رسانه همچنان به روی آنان بسته ماند و استدلال آنها در میان هیاهوی بوقهای تبلیغاتی هیچ گاه به گوش افکار عمومی نرسید.

فعالتهای رسانه ای بازنگران تاریخی در انتشار کتاب و فصل نامه بازنگری تاریخی محدود ماند و تنها مجرای اطلاع رسانی غیرمکتوب آنها نیز در فضای اینترنت شکل گرفت. بازنگران تاریخی با شکستی جدی در حوزه ارتباط با افکار عمومی رو به رو شدند، چرا که ابزار رسانه ای همچنان در دستان کسانی قرار دارد که از صنعت هولوکاست منتفع می شوند.

کتاب شناسی بازنگری

نویسندگان بازنگری در سالهای پس از شکل گیری و رشد اندیشه های این مکتب، آثار بسیار متنوع و متعددی را در قالب کتاب منتشر و عرضه کرده اند؛ آثاری که به زمینه هایی چون تاریخ تحلیلی جنگ جهانی دوم و بررسی وقایع آن دوران می پردازد و در کنار آن آثار متعددی درباره بررسی هولوکاست دیده می شود.

آنچه در پی می آید تنها نام، موضوع و نام نویسنده کتاب را در خود داراست. هر چند که از نظر کتاب شناسی اطلاعات ارائه شده ناکامل است اما چراغی را فرا روی مطالعات بازنگری و هولوکاست قرار می دهد.

نمونه هایی درباره هولوکاست

۱. "Did Six Million Really Die?"

Barbara Kulaszka

آیا واقعاً ۶ میلیون یهودی مرده اند؟

گزارشی از شهادتها در اخبار غلط کانادایی، ادامه ای بر [اثر] ارنست زاندل ۱۹۸۸

نوشته: باربارا کولاسزکا

۲. Lectures on the Holocaust

Germar Rudolf

سخن رانیهای [درس هایی] در مورد هولوکاست

نوشته: گرمار رادولف

۳ . SPECIAL TREATMENT IN AUSCHWITZ

Carlo Mattogno

بر خورد مخصوص در آشویتس
نوشته: کارلو ماتوینو

۴ . The First Holocaust

Don Heddesheimer

اولین هولوکاست
تأمین و افزایش سرمایه یهودیان از طریق ادعای هولوکاست در جنگ جهانی اول
نوشته: دان هدیشیمر

۵ . THE HOAX OF THE TWENTIETH CENTURY

Arthur R. Butz

بزرگترین فریب قرن بیستم
نوشته: آرتور بوتز

۶ . BEST WITNESS

By Michael Collins Piper

بهترین شاهد
نوشته: میشل کولینز پایپر

اردوگاه آشویتس

اردوگاه آشویتس معروفترین اردوگاهی است که معتقدان و حامیان هولوکاست از آن به عنوان اردوگاه کوره‌های آدم‌سوزی نام می‌برند. از این رو این اردوگاه در بررسی‌های بازنگران، اهمیت بسزایی یافته است. آثار متنوعی در این زمینه به رشته تحریر درآمده که در زیر تعدادی از آنها را به عنوان نمونه آورده ایم.

۱ . Auschwitz Lies

Germar Rudolf

Carlo Mattogno

دروغهای آشویتس

نوشته: گرمار رادولف و کارلو ماتوینو

۲ . Auschwitz

Wilhelm Staglich

نگاهی عادلانه به آشویتس
نوشته: ویلهلم استاگلیچ

۳ . Auschwitz: Plain Facts

Herbert Verbeke

آشویتس: واقعیات آشکار
نوشته: هربرت وربک

با همکاری: پروفیسور رابرت فوریسون، کارلو ماتوینو، مانفرد کوهلر و دیگران

۴ . Auschwitz: Plain Facts

Germar Rudolf

آشویتس: واقعیات آشکار
نوشته: گرمار رادولف

۵ . Auschwitz: Crematorium I

Carlo Mattogno

آشویتس: کوره آدم‌سوزی شماره ۱
گازهای کشنده
نوشته: کارلو ماتوینو

آثاری از ایروینگ

دیوید ایروینگ یکی از پرکارترین نویسندگان بازنگر بویژه در زمینه هولوکاست است. ایروینگ آثار متعددی در بازخوانی هولوکاست دارد که به برخی از آنها در این مجال اشاره خواهیم کرد. انتخاب دیوید ایروینگ از جهت تنوع و تعدد آثار وی در زمینه هولوکاست بود،

John J. Mearsheimer

لابی اسرائیل و سیاست خارجی امریکا
نوشته: جان ام. میرشایمر

اگر نه بازنگران دیگری نیز هستند که از نظر پرکاری چون ایروینگ بوده، آثار فراوانی را تهیه و تدوین کرده‌اند. اما همان‌طور که پیش از این هم گفته شد این بخش تنها اشاره‌ای به برخی از عناوین آثار بازنگران کرده است، چرا که کتاب‌شناسی و بررسی آثار بازنگران تاریخی خود نیازمند مقاله‌ای بلند و مشروح است.

۱. THE SECRET DIARIES OF

HITLER'S DOCTOR

دفتر خاطرات سری دکتر هیتلر

۲. THE WAR BETWEEN

THE GENERALS

جنگ میان ژنرالها

۳. Apocalypse 1945

The Destruction of Dresden

مکاشفات ۱۹۴۵

و آثاری بدون اشاره مستقیم به هولوکاست:

۱. The West, War and Islam

Ernest Zundel

غرب، جنگ و اسلام

نوشته: ارنست زوندال

۲. The great Zionist cover-up

Edwin M. Wright

سپر بزرگ صهیونیسم

نوشته: ادوین ام رایت

۳. The Israel lobby and U.S. Foreign Policy

پانوشتها:

1- Dr. Carlos Huerta, Touro College, Jerusalem, Writing in Martyrdom and Resistance, October 1991.

2- Impact and Future of Holocaust Revisionism, Robert Faurisson. Journal of historical review.

۳- همان.

۴- نیوز ورچه زیتونگ، ۱۶ ژوئن ۱۹۹۹.

5- Impact and Future of Holocaust Revisionism, Robert Faurisson. Journal of historical review.

6- The Journal of Historical Review, A Look Back. by Greg Raven. Journal of historical review.

7- Impact and Future of Holocaust Revisionism, Robert Faurisson, Journal of historical review.

8- Why Holocaust Revisionism? Theodore J. O'Keefe

9- Impact and Future of Holocaust Revisionism, Robert Faurisson, Journal of historical review.

۱۰- بازنگری تاریخ هولوکاست. نوشته جمعی از بازنگران تاریخی، ترجمه سیدمجتبی عزیزی.

11- Michael Berenbaum and Abraham J. Peck, eds., The Holocaust and History: The Known, the Unknown, the Disputed and the Reexamined. Published in association With the United States Holocaust Memorial Museum (Washington, DC). Bloomington: Indiana University Press, 1998. xv+ 836 pages; 55 contributions. See the review by R. Faurisson of this book: "Much 'Holocaust' But No History: The Failure of Rabbi Berenbaum," The Journal of Historical Review, Sept.-Oct. 1998, pp. 29-31.

12- M. Berenbaum and A. J. Peck, eds., The Holocaust and History (cited above), p. 15.